

سُرْعَةُ الْمُؤْمِنِينَ

المملكة العربية السعودية

وزارة التعليم العالي

جامعة أم القرى

مكتبة الملك عبد الله بن عبد العزيز الجامعية

قسم المخطوطات

001 1 . 11 00 1 1

فَالْمُكَلَّكُ وَالْمُكَلَّكُ وَالْمُكَلَّكُ وَالْمُكَلَّكُ

امانه نوزده ساله چند بچشم به عقده صدر زیر خود را بخواه
بدر جلد ایام باد که فرمود که دین کشیده و شفای اسماعیل را می‌داند
ایران و دیگر دوسته است امروز می‌گشود و شفای دارد و شفای خود
پسرش دناری که در حده عالم شفای کاند و نامه ایشان را بخواه
هم مام مادری خواست و عدو در زانی هم روود بخواهد و آنها افتدند از همان
که زندگی خود را با خان یکم بدین دلیل برداشتند پس از اینجا را می‌گفتند و در جهان
شفای عوامل نیز درین ماده در قدر تو در زانی را در آن خود و از کوت
تفصیل که در همان پیشی تقدیم شد درین ماده بخواهد و آنها بخواهند و دنار
روزی ایمان شکل پیشی از ان را در یکی از کھاتا بسته قدر خود و درین کوتندند و ران
دین ایمان ایمانی باطل از اندیشه ایشان را که ایمان و ایمان گشته هم زندگی خود را پرسید
جذبه و سلسله ایمانی خود را می‌گفت و داشت ایمان ایمانی که بریند و می‌گفت
حضرت میرزا ایمان و میرزا ایمانی که بریند و این را می‌گفت و درین کوت
پیش از ایمان ایمانی میرزا ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
اصل فصل ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند

ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
بجزء نهاده نمای ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
ادو طفال ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
مشتری ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
می‌گذرد ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
پس ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
عدیمه ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
قدرتی ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
سازمانی که در خود می‌گشت سازمانی که در خود می‌گشت سازمانی که در خود می‌گشت
واز زانی ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
کوتندند و رانندند و رانندند و رانندند و رانندند و رانندند

جدول کبسه

| عدد سال | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
|---------|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| فریاد | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
| فروخت | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
| سازمان | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
| کوت | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
| اوچه | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
| کل | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
| | | | | | | | | | |
| کل | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
| | | | | | | | | | |
| کل | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
| | | | | | | | | | |
| کل | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
| | | | | | | | | | |

بر سر زبانه ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
نویزند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
پس سرانجام بینهایم بآینه ایمانی که بریند
تیغایی ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
موده ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
فریاد و همان چنان و همان چنان و همان چنان
هر کدام ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
مرجانه ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
وزدن ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
متوجه ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
ملکه خود و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
فلاخه خود و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
بیهقی ایمانی که بریند و ایمانی که بریند و ایمانی که بریند
ابان

و نهاری کوچک شد و زمروز در روز دارد صد و سال آن کند و بجهت این متنبی بسیار پر و حرفی
 غام نمود و هر چهل سال یعنی هفت ساله و نیم کلیه دهیم را صبح پاشنه و عطی در روز دارد صد و
 سال آن کلیه تقویت مهد و سلسله بدهی و دست تقویت و نفع کافی نمود و روز صد و سال نمود
 اما ۷۰ روی بیست و دو زیارت چون گذشت و دست کشید چنان که از این غام نمود و بجهت این
 هزار سال در هر چهل سال شصت و سی سال است و در وقت خام ماه مهر و اندام **فضل**
 در چون نمود کلیه باعین کلیه ای که اندام را برگزیند بر جهت این کلیه از این موضع ابرو و خوش
 و کواکب **م** و ماه راه از این دیر کلیه اندام را بخواهند و موضع معاشر یکی از این دیر کلیه
 چون زمین کوچک شد و هر چهل سال میگذرد و موضع معاشر یکی از اندام را بخواهند و با اندام از این
 و دیگر شدن در قریب بجهت این دفعه را کلیه ما از نمود کلیه دست اندام تو رسکی خان
 و این عده که ای کلیه کانه از نمود کلیه و همچوی میگردند و بجهت این دفعه در دو روز مدار
 ماه زندگانی از این دفعه که اندام را خواهند و مفایضش تاریخ در بجود و لقوع طیول یا خوش
 و رسکی دیگر سی هزار کلیه بدو معاشر کلیه ای این دفعه در روز دو زاده همان ماه مهر و پری
 دنیو زده و هر دو روز دیگر از این دفعه کلیه ای اندام را خواهند و مفایضش تاریخ
 موضع **م** میگذرد و در هر دو روز دیگر از این دفعه کلیه ای اندام را خواهند و مفایضش
 پیش از زندگانی در روز دو زاده همان ماه مهر و دفعه پنجم
 هب موضع دنیو زده و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم
 ماه بیان زده و در قریب این دفعه کلیه ای اندام را خواهند و مفایضش تاریخ
 میگذرد و اندام را خواهند و دیگر دو روز دیگر از این دفعه کلیه ای اندام را خواهند
 شد و معاشر اندام کلیه بدو زاده همان ماه در روز ایستادن کلیه ای اندام را خواهند
 بیان کلیه ای اندام را خواهند و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم
 سیم کلیه ای اندام را خواهند و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم
 بیان کلیه ای اندام را خواهند و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم
 اندام **م** میگذرد و اندام را خواهند و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم
 هب موضع دنیو زده و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم
 اندام **م** میگذرد و اندام را خواهند و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم
 دویی و هر دو روز دیگر ای اندام را خواهند و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم
 خام کلیه ای اندام را خواهند و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم
 زاده و ناعصی اندام **م** میگذرد و اندام را خواهند و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم
 و دایره ایست

و هنگام طلاق کلیه ای اندام را خواهند و مفایضش تاریخ در زاده همان ماه در دفعه پنجم

مترقبه بجانب هزب بفات میدهد و بفات شد و زنی و دلیل خلاصه ای اندام را خواهند و مفایضش

و ایست میگذرد و ایست فاضی خادم ای اندام بفات میدهد و دایره ایست

هکت بلکنند کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

بیست از داده شد و هر کجا را در اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

هر کجا اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

چهل نویس چهل سلطان ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

طیور کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

دوچرخه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

پاشند و خود را کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

پنجه و شکله ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

دیشم و دیز ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

پاک و خود را کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

ایک سکه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

دویی و هر دو روز دیگر ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

خام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام

بیست پنجم کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام کلیه ای اندام



سیم کلیه ای اندام

در شمس



جدول اثاثیتیه

| نام | جدول اثاثیتیه |
|------|--|
| صلیل | جوده پارچه ای نان و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست پارچه کلار مخواه و ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |
| فضله | هم دراد و خصیفه ایت هم راه کلار و بندست |
| چل | هم دراد و خصیفه ایت هم راه کلار و بندست |
| نور | پارچه کلار مخواه و ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |
| چرخ | شست شست کلار کلار و خصیفه ایت هم راه کلار و بندست |
| سرمه | بودا کلار عطر ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |
| سده | پارچه کلار مخواه و ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |
| سرمه | بودا کلار عطر ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |
| دری | پارچه کلار مخواه و ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |
| دوس | پارچه کلار مخواه و ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |
| حرس | پارچه کلار مخواه و ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |
| دبو | پارچه کلار مخواه و ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |
| مری | پارچه کلار مخواه و ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |
| حوب | پارچه کلار مخواه و ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست |

پارچه خصیفه و دهت و دهی خاص سایه ای طحان
پارچه کلار مخواه و ده و دهنده هدوفت اند مایه ای و بندست
مشهود شفافیت چون اند ای همانه مکانی ای طحان
خصیفه سده براحت و رکاز از مراعت نکرد و بیکار این
خشتم قلک تقدیر برخراحت چنان که از زده و زده و بیکار
کاراز هر کار می بینید و بخوبی تقدیر بردازی می کنید و اند ای همانه
در ایوان روح بیهوده همچو دار و بخوبی که اند ای همانه
برچانه ایت اند ای همانه کیم ایت بیهوده همچو دار و بخوبی
انت بیهوده همچو دار ای همانه کیم ایت بیهوده همچو دار
بچاره ایت ای همانه بخوبی که اند ای همانه
در حمامه ایت ای همانه بخوبی که اند ای همانه
و آن سه ح بایند و بجهابار و بجهابیان سه مایه ای و بندست و بجهابیه فرستان

| جدول در جان | جدول در جان |
|-------------|---------------------|
| حسل | مرخ سکس مترس |
| مور | مرمره عطره ای همانه |
| حوار | فقا هم مرخ مترس |
| سرخان | مرخ سرس |
| اسد | مرخ سرس |
| سد | علطره راحن روسن |
| غفار | علطره راحن روسن |
| دوس | علطره راحن روسن |
| حرس | علطره راحن روسن |
| دبو | علطره راحن روسن |
| مری | علطره راحن روسن |
| حوب | علطره راحن روسن |

| جدول ای همانه | جدول ای همانه |
|---------------|-------------------|
| اکل | مرخ روسن ای همانه |
| ال سور | اکل ای همانه |
| اکلورا | اکل ای همانه |
| ال سرفین | اکل ای همانه |
| اکله | اکل ای همانه |
| ال کران | اکل ای همانه |
| ال حکم | اکل ای همانه |
| ال کرمن | اکل ای همانه |
| ال حکم | اکل ای همانه |

جره

دیروج مذکور که در آن موقعت نداشت از آن روز و دو ساعت پس از آن بیرون شد

عذرارزی این موقعت از دیدار با علیه شد و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید و بعده

علیه شد و بعد از این موقعت از دیدار با علیه شد و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید

علیه شد و مرا زنده کردم و زنده کشید و بازی دید و بعده بخطاب خالق کشید و در بروم نقش خالق کشید و بازی دید



را می شنی که باتج کو کب باز سه نوبت و خیل امیر است و اقامه **فضل است**
روز **پنجم** کو کب هفتمان و بزم و ایام کو کب از این طبقات
و آنرا ف داشته باشیم **کو کب سیاپیا ل** و اهل مساجع و زیارت و عیاداں و وزاراً
س کو کب بادست های وزیری و اهل امر و کنگره **کو کب** نان و خادمان و معاشران
و ایام طاب **کو کب** دیری و اوصیه بیوان و وزیر ای و علماً من پیغمبا ر **کو کب** و چکان و رسالتان

و چو این تاک س و س از این پیغام و ادله ای **فضل است** در اوان و در زنجیر حق از ظریف و سعادت شتر کارای
شتر پیغمبر بود و اینها فرشتی بود از روح مقبل کو کب و خاچی بر سر و دست را و این روحی

نمای این طیار بیدار و سیاد خاری کلیک اذلی و در روح و ذهن چیزی نمای اندیش اراده ای اهلان **پیغمبر است** مقبل
همانند پیغمبر و پیش از بدن داری و زیر و چون همچو این طور است و غافل از این روحی و جسمی کیمی
هزاران را او اینجا می برد و بقایی است بیان آن و خوشی زفات اون و زیارت و خوبی شنیدن گیوه

این ای ای خوارست و بپشتیست بود و از بین این طبقات کار کار و شرک است

حداره و قلچ کوچی شیخی خست و مخفی است این کوچی دن و زانی و دست و ساق و زانی و دست و پا و ساق و زانی

جزیم اصلیح مصلح و آن لوب را و از طبقه **پیغمبر است** مغلب ظرف و موت سف و خان

تر و پیش و میان و از بین خست روش بید و بینان حمال و خعل سلطنه زانی و میان

و از بین دشمنی دشمنی و بیدار کار و بزانتی دو ایزجها شیخی سحق پیره و کار ختن ز دیک هار

ا ز طبقه داشت بیدار و بیدار و بیدار که نشان ایکا جیان تن علیه سوی از ای زانی خوبی و میشان

کار راه خارج مردم پیره و بیرون از نهاده باز کار راه بدان اینجیخ انته **فضل است** در تقویم

میزه تیخ خلیفه بود و صاحب و دست و حلقه و داد راضی که ایام و دن و میشان ره و خانه ای سلیمانی

اعبد احمد

بهد و نسبت بود و طلاق داشت و داد راضی که ایام و دن و میشان ره و خانه ای سلیمانی

وفض کاران کی رهی و مسونی و دو فرشت نی (نامی)

از نکس نه بود و بودجه بیان خانه برهم و صاحب کو کل این بود که امداد و معاونه زانه بود و دو ایان چون پوک خانه کش رف
یا کوئی تسلیم باشد و این خود خویش پیدا کرد و دارند بزرگ دارند و شکن صاعده بزیست بیست هزار راه است ایس که می خواست که
پیغام فرد از همه عبود آن خانه بود و داد رخ و بادر خیز با امداد باید میان نظر طبیعت بود و این طبع با این مقدار
معادن پیغمبر بپسند باشود و هنگامی که این چنان بود و میان عدو و پیغمبر این ای ای خدا نخواست دهار این مقدار
میان بخوبی مختف ای ای ای و ای ای ای
چنوز ای ای ای ای و ای ای ای
نخیمه ای ای ای و ای ای ای
در دو سرمه ای ای ای و ای ای ای
و مقصود خود را کو کب زنست است و معرفه ای ای ای و ای ای ای و ای ای ای و ای ای ای و ای ای ای
پر و مقدر بعد از صدر صورت ای ای ای و ای ای ای
و پیغمبر در برجی ای ای ای و ای ای ای
با اینی خود و بباره شدن را زیور و خانه خود و مفترته و خفتگ دن را در برج ای ای ای و ای ای ای و ای ای
بر و قلچ باری و میخ دخ و خیز ای ای ای و ای ای ای
و زنی و در چارم و بیک عال و ای ای کل سلطنه زانه بید و کل شرک پور و باید رفته ای ای ای و ای ای ای
و بیک داد و بیک عال و ای ای ای
ای ای ای ای و ای ای ای

00111111110011111111

END